

# دکتر جیم اشپیگل، فلسفه دین، جلسه ۱۲

## کثرت گرایی دینی

جیم اشپیگل و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جیمز اشپیگل در تدریس فلسفه دین است. این جلسه ۱۲، پلورالیسم دینی است

بسیار خوب، ما قرار است در مورد پلورالیسم دینی صحبت کنیم، که در این دوران دغدغه اصلی بسیاری از مردم است، نه فقط محققان، بلکه یک فرد عادی در خیابان، که در مورد پیامدهای این واقعیت که جهان انواع و اقسام ادیان، ده یا دوازده دین اصلی و سپس صدها دین دیگر را نیز دارد، کنجکاو است

آیا یک دین حقیقی وجود دارد، یا راه‌های زیادی به سوی خدا وجود دارد؟ این سوال اینجاست. بنابراین، ما در مورد مشکل پلورالیسم دینی صحبت خواهیم کرد. بنابراین، در اینجا دیدگاه‌های اصلی آمده است

دیدگاهی وجود دارد که به عنوان پلورالیسم مذهبی شناخته می‌شود، که این ایده را مطرح می‌کند که ادیان، مختلف به واقعیت نهایی منتهی می‌شوند که می‌توانید از طریق ادیان مختلف به رستگاری برسید. سپس دیدگاهی وجود دارد که به عنوان انحصارگرایی مذهبی شناخته می‌شود، که این دیدگاه می‌گوید تنها یک دین درست است و به واقعیت نهایی منجر می‌شود. دیدگاه کمتر شناخته شده‌ای که به عنوان شمول گرایی مذهبی شناخته می‌شود، این دیدگاه است که یک دین واقعی وجود دارد، اما همه پیروان ادیان، پیروان پنهان دین واقعی هستند.

بنابراین، اینها سه دیدگاه استاندارد هستند: کثرت گرایی، انحصارگرایی و شمول گرایی. بنابراین، بیایید به یکی از طرفداران اصلی دیدگاه کثرت گرایی، یعنی جان هیک، فیلسوف بزرگ دین در قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم، نگاهی بیندازیم. هیک پیشنهاد می‌کند که سیستم‌های مختلف رستگاری، همانطور که او می‌گوید، باید به عنوان اشکال مختلف مفهوم بنیادی‌تر یک تغییر اساسی از یک وضعیت عمیقاً نامطلوب به وضعیتی که بی‌نهایت بهتر است، در نظر گرفته شوند، زیرا به درستی با واقعیت مرتبط است

بنابراین، ما همه این ادیان مختلف، همه باورهای متفاوت آنها در مورد خدا و اعمال، مناسک و غیره را داریم. همه اینها جلوه‌های متفاوتی از نوعی انگیزه منحصر به فرد انسانی برای یافتن خدا و یافتن رستگاری نهایی هستند. و هیک استدلال می‌کند که در اینجا وحدت عمیقی وجود دارد. اگرچه ادیان مختلف، در بسیاری از موارد، بسیار متفاوت به نظر می‌رسند، اما نوعی اشتراک اساسی بین همه ادیان مختلف وجود دارد

او اضافه می‌کند که ما فقط می‌توانیم این پروژه‌های مختلف رستگاری، آن‌طور که او آنها را می‌نامد، را ارزیابی کنیم، تا جایی که بتوانیم ثمرات آنها را در زندگی بشر مشاهده کنیم. بنابراین، او چندین الگوی مختلف تحول معنوی را از هم متمایز می‌کند. شما قدیسان یا افراد متدین مذهبی دارید که از دنیا کناره می‌گیرند و به روشی جدا از بقیه دنیا و مشارکت انسانی، مانند یک محیط رهبانی، به دعا و مراقبه می‌پردازند

افرادی مانند جولیان اهل نوریچ، سری آرویندو یا دیگران این رویکرد را اتخاذ می‌کنند. سپس در سوی دیگر طیف، قدیسان را داریم که به دنبال تغییر جهان هستند، کسانی که در ایجاد تأثیر فرهنگی، شاید حتی تأثیر سیاسی با ایمان خود، بسیار فعال هستند. افرادی مانند ژاندارک یا مهاتما گاندی در این دسته قرار می‌گیرند

بنابراین، طیف وسیعی از رویکردها از نظر نوع زندگی که فرد در نتیجه تحول مذهبی خود پیش می‌گیرد، وجود دارد. بنابراین، در نهایت، ویژگی‌های خاصی وجود دارد که معمولاً در افراد متدین مشاهده می‌شود، مانند اینکه آیا آنها در به کارگیری ایمان خود رویکردی جدایی طلبانه یا فعالانه اتخاذ می‌کنند. اما چگونه می‌توانیم نوع

رفتاری را که منعکس کننده آن جهت‌گیری مناسب به واقعیت الهی است، شناسایی کنیم؟ پاسخ هیک این است که با استفاده از معیارهای اخلاقی که از بینش‌های اخلاقی مشترک دین جهانی استنباط می‌شود، یعنی اینکه ما باید، به قول او، احترام بی‌غرضانه‌ای را نسبت به دیگران که ما آن را عشق یا شفقت می‌نامیم، نشان دهیم.

این رسیدن به هسته اخلاقی تحول دینی است. وقتی به دینداران در ادیان جهان، چه مسیحیت باشد چه یهودیت، اسلام، هندوئیسم یا بودیسم، نگاه می‌کنیم، تمایل داریم این فضایل عشق و شفقت را به طور مداوم بیابیم. هیک می‌گوید که فضایل شخصی تقریباً در سنت‌های مختلف دینی-فرهنگی یکسان هستند و او نتیجه می‌گیرد که، نقل قول، ما هیچ دلیل خوبی نداریم که باور کنیم هیچ یک از سنت‌های بزرگ دینی ثابت کرده است که از نظر عشق یا شفقت، پربارتر از دیگری است.

بنابراین، اگر نگاهی صادقانه به سنت‌های دینی مختلف، به ویژه سنت‌های دینی اصلی مانند یهودیت مسیحیت، اسلام، هندوئیسم، بودیسم، سیکسزم و غیره بیندازیم، نوعی برابری در ظرفیت یک سنت دینی برای الهام بخشیدن به فضیلت وجود دارد. بنابراین، هیک نوعی تحلیل کانتی از این وضعیت ارائه می‌دهد و معتقد است که، به گفته‌ی هیک، ذهن در ادراک فعال است و منابع و عادات مفهومی خود را بر آنچه فرد در یک زمینه‌ی دینی یا در مورد رویکرد به خدا یا واقعیت معنوی نهایی تجربه می‌کند، تحمیل می‌کند. او آن را کانتی می‌نامد زیرا معرفت‌شناسی کانت، به طور خلاصه، این بود که ما جهان را به نوعی به شیوه‌ای فیلتر نشده و خالص نمی‌بینیم.

ذهن فقط یک آینه ساده از طبیعت نیست، بلکه ذهن مقولات منطقی و اشکال مفهومی خاصی را ارائه می‌دهد که از طریق آنها جهان را تفسیر می‌کنیم. حال، ما معمولاً متوجه نمی‌شویم که این کار را انجام می‌دهیم اما این فقط ماهیت ذهن انسان است که نوعی ساختار را بر واقعیت تحمیل می‌کند به طوری که ما را قادر می‌سازد تا چیزها را به روشی خاص درک کنیم و به روشی خاص در مورد جهان مفهوم‌سازی و فکر کنیم. کانت معتقد بود که این امر برای وضعیت معرفتی انسان اساسی است و حتی چیزهایی مانند فضا و زمان و تفکر در مورد اشیاء از نظر کمیت و کیفیت، مفاهیمی هستند که ذهن بر واقعیت تحمیل می‌کند و ما واقعاً نمی‌دانیم که جهان به خودی خود چگونه است.

ما فقط می‌دانیم که جهان چگونه است، همانطور که آن را تجربه می‌کنیم. این یک حرکت معرفت‌شناختی اساسی کانتی است. هیک معتقد است که اتخاذ این رویکرد در مورد تصور ما از خدا و نحوه برخورد ما با واقعیت الهی مفید است، و او دیدگاه‌های مختلف دینی را به عنوان ارائه مقولات عقلانی به ما می‌بیند که سپس آنها را در دیدگاه خود در مورد امر الهی به کار می‌بریم.

بنابراین، با توجه به همه این موارد، هیک می‌گوید که ما این دو حرکت را انجام می‌دهیم. اول، یک واقعیت الهی متعالی نهایی را فرض کنید که فراتر از محدوده مفاهیم انسانی و تجربه مستقیم است. ما باید اذعان کنیم که یک واقعیت الهی وجود دارد که نوعی امر مذهبی یا معنوی در خود است و باید از زبان کانتی استفاده کنیم که مستقل از تفکر ما وجود دارد.

این واقعیت نهایی است که وجود دارد. ما در تلاشیم تا به این موضوع برسیم. و انواع مختلف، و این نکته دوم است، خدایان و مطلق‌های مذهبی مختلف به عنوان تجلیات واقعیت در اشکال تاریخی مختلف آگاهی بشر.

بله، تمام آموزه‌ها، نظریه‌ها و الهیات‌های مختلف دینی، تجلیات یا بیان آن واقعیت نهایی هستند که توسط ما از طریق این دسته‌ها تفسیر می‌شوند. بنابراین، شما واقعیت نهایی، ذات الهی را دارید، و سپس آن واقعیت را دارید که ما آن را از طریق این دسته‌ها و مفاهیم الهیاتی و مذهبی تجربه می‌کنیم. و از آنجا که تمام ادیان به

نوعی بر مفاهیم و دسته‌های خاصی متکی هستند و به آنها وابسته‌اند، انواع بسیار متفاوتی از سنت‌های دینی وجود دارد و انواع مختلفی از آنها پدیدار می‌شوند، حتی اگر به یک چیز برسند.

به این دلیل است که مفاهیم و مقولات از فرهنگی به فرهنگ دیگر و از زمانی به زمان دیگر متفاوت هستند، بنابراین، هیک در اینجا توضیحاتی ارائه می‌دهد. اول اینکه، گفتن اینکه خدایان مورد پرستش ادیان جهانی، نمودهایی از واقعیت هستند، به این معنی نیست که آنها توهم هستند.

او نمی‌گوید که اینها صرفاً داستان هستند، زیرا آنها نوعی ابزار تفسیری هستند. در آنجا واقعیتی وجود دارد، اما آن واقعیت توسط گروه‌ها و سنت‌های مذهبی مختلف به طرق مختلف تفسیر می‌شود. بنابراین، باز هم قیاس با کانت بجاست، زیرا کانت معتقد نیست که تجربه فعلی ما وهم یا داستان است.

او فقط معتقد است که این تفسیر شده است. این به طور کافی یا در نهایت دقیق آنچه را که واقعاً وجود دارد منعکس نمی‌کند. در واقع، ما نمی‌توانیم دقیقاً بدانیم که آن چیز به خودی خود چگونه است، دقیقاً به این دلیل که ما همیشه آن را از طریق دسته‌بندی‌های عقلانی خود تفسیر می‌کنیم.

هیک می‌گوید، و در اینجا نیز به همین شکل خواهد بود، از نظر رویکرد دینی ما به واقعیت نهایی، یعنی خدا. زیرا ما همیشه در حال تفسیر و نوعی تفسیر از این طریق هستیم، صرف نظر از چارچوب کلامی یا مذهبی ما می‌دانید، ما واقعاً نمی‌توانیم به ذات الهی برسیم، اما تفسیرهای ما نیز صرفاً خیال‌پردازی نیستند. آنها تفسیرها و دیدگاه‌هایی هستند که تحت تأثیر مقولات دینی و الهیاتی مورد استفاده ما قرار می‌گیرند.

ثانیاً، گفتن اینکه امر واقعی فراتر از محدوده مفاهیم انسانی است، به این معنی نیست که مفاهیم منطقی صوری در مورد آن صدق نمی‌کنند. بنابراین، او می‌گوید تحلیل کانتی بهترین جایگزین برای تفسیر طبیعت‌گرایانه از دین است و بیان می‌کند که همه این تجربیات الهی صرفاً فرافکنی‌های ذهنی و ساخته و پرداخته تخیل انسان هستند. بنابراین، او آن تفسیر طبیعت‌گرایانه از دین را رد می‌کند.

تحلیل کانتی بهترین راه برای مقاومت در برابر این ایده طبیعت‌گرایانه است که همه چیز همین است؛ همه این ادیان داستان محض را مطرح می‌کنند. نه، واقعی است. واقعیت نهایی، واقعیت خدا، واقعی است.

ما نمی‌توانیم بدانیم که آن به خودی خود چیست. هیک چندین سطح را که ادیان از نظر آموزه‌ای در آنها متفاوت هستند، از هم متمایز می‌کند. یکی از آنها از نظر برداشت آنها از واقعیت نهایی، یعنی ماهیت امر واقعی است.

ثانیاً، از نظر باورهای متافیزیکی، ادیان در این مورد نیز با هم متفاوتند. باورهای در مورد رابطه جهان با واقعیت. خلقت از عدم، یا نوعی صدور جهان از وجود خداست؟ شما دیدگاه‌های متفاوتی در مورد منشأ جهان دارید.

سرنوشت انسان این است که یک زندگی را تجربه می‌کند و سپس برای همیشه در آخرت خواهد بود. یا اینکه سیستم‌های تناسخ، دیدگاه‌هایی در مورد بهشت و جهنم وجود دارد؟ در مورد این باورهای متافیزیکی، انواع و اقسام اختلافات بین ادیان جهان وجود دارد. مسائل تاریخی یکی دیگر از مواردی است که ادیان از نظر عقیدتی با هم تفاوت دارند.

باورهای درباره ماهیت و اعمال عیسی، ناصره، محمد، گوتاما، بودا و غیره. هیک نتیجه می‌گیرد که ما باید این عقیده قدیمی انحصارگرایانه را که رستگاری محدود به مسیحیت است، رد کنیم. او به دیدگاه شمول‌گرایانه

کارل راینر اشاره می‌کند که «افراد معتقد به ادیان دیگر، حتی بدون اینکه بدانند، مسیحیان ناشناسی در «کلیسای نامرئی هستند و بنابراین در حوزه رستگاری قرار دارند».

حتی یک پاپ اخیر اشاره کرد که هر انسانی، بدون استثنا، توسط مسیح رستگار شده است. گاهی اوقات افرادی را می‌شنوید که به نظر می‌رسد انحصارگرا هستند، حداقل با زبانی شمول‌گرا، افرادی که از نظر الهیاتی ارتدوکس هستند، و اذعان دارند که رحمت خدا تا حدی گسترده است، همانطور که کلارک پینوک زمانی آن را بیان کرد. اما آیا این کاملاً درست است؟ آیا این کاملاً به کثرت‌گرایی دینی کسی مانند جان هیک می‌رسد، جایی که می‌دانید، همه یا حداقل بسیاری از ادیان به طور یکسان در فراهم کردن رستگاری برای کسی که به دنبال خداست، مؤثر هستند؟ کسی از نوع انحصارگراتر، اما به نظر من یک انحصارگرای سخاوتمند، کیت وارد، محقق بریتانیایی است.

وارد منتقد هیک و دیدگاه کثرت‌گرایانه اوست، و در اینجا نحوه توصیف تز کثرت‌گرایانه توسط وارد آمده است. این نقل قولی از وارد است، او می‌گوید که ادیان پاسخ‌های معتبر اما از نظر فرهنگی مشروط به یک واقعیت متعالی ارائه می‌دهند و راه‌هایی برای تعالی خود و دستیابی به وضعیتی بی‌نهایت بهتر با محوریت آن واقعیت ارائه می‌دهند. این روش وارد برای خلاصه کردن کثرت‌گرایی است.

علاوه بر این، بر اساس این دیدگاه، همه با پایبندی به سنت‌های دینی خود نجات خواهند یافت یا می‌توانند نجات یابند. برای کثرت‌گرا بودن لازم نیست جهان‌شمول‌گرا باشید. می‌توانید کثرت‌گرا باشید بدون اینکه جهان‌شمول‌گرا باشید.

شما می‌توانید یک جهان‌شمول‌گرا باشید بدون اینکه کثرت‌گرا باشید. در اینجا انواع ترکیب‌ها وجود دارد، اما بسیاری از کثرت‌گرایان، جهان‌شمول‌گرا هستند. وارد خاطرنشان می‌کند که از آنجا که همه ادعاها چیزی را تأیید می‌کنند، باید چیزی را نیز رد کنند.

به همین دلیل، او می‌گوید، نقل قول کنید، همه ادعاهای حقیقت لزوماً انحصاری هستند. او همچنین می‌گوید که همه سنت‌های دینی ممکن نمی‌توانند به یک اندازه درست، اصیل یا معتبر باشند. در اینجا وقتی صحبت از ادعاهای ادیان خاص در مورد ماهیت خدا و رستگاری و غیره می‌شود، ناسازگاری وجود دارد.

تا جایی که آنها ادعا می‌کنند، احتمال تناقض یا ناسازگاری متقابل دیدگاه‌ها وجود دارد. بنابراین، وارد آنچه را که او کثرت‌گرایی افراطی می‌نامد، رد می‌کند، احتمالاً این تصور که همه ادیان به یک اندازه درست هستند. این امر به دلیل ادعاهای رقیب آنها امکان‌پذیر نیست.

اما وارد سپس نوعی از کثرت‌گرایی را که او کثرت‌گرایی سخت می‌نامد، متمایز می‌کند، که با آنچه او کثرت‌گرایی افراطی می‌نامد، متفاوت است. کثرت‌گرایی سخت دیدگاهی است که می‌گوید بسیاری از ادیان بزرگ، به گفته‌ی او، شامل باورهای متقابلاً ناسازگار نیستند، بلکه به طور مساوی مسیرهای معتبری برای رستگاری و تجربه‌ی اصیل واقعیت هستند. باز هم، ادعاهای حقیقت ناسازگار زیادی وجود دارد که ادیان را از هم جدا می‌کند. بنابراین این برای کثرت‌گرایی سخت مشکل‌ساز است.

در اینجا، هیک یا پلورالیست‌های سرسخت ممکن است پاسخ دهند که این موضوع ربطی به شناخت واقعیت و فرآیند رستگاری ندارد. به این دلیل است که شما ادعاهای حقیقت ناسازگاری دارید. هنوز هم ممکن است که این ادیان مختلف بتوانند به عنوان وسیله‌ای برای رساندن مؤمنان به رستگاری به یک اندازه مؤثر باشند.

علاوه بر این، یک کثرت‌گرای سرسخت می‌گوید که واقعیت، در نهایت، و هیک در این مورد بسیار دقیق است، غیرقابل توصیف است. این چیزی نیست که بتوان آن را در قالب کلمات گنجانند یا با زبان و دسته‌بندی‌های انسانی بیان کرد. این فراتر از درک اندیشه انسان است.

به نظر من، وارد اینجا پاسخ خوبی می‌دهد. او می‌گوید اگر واقعیت غیرقابل توصیف است، اگر واقعیت نهایی فراتر از درک اندیشه و زبان انسان است، پس چگونه می‌توانیم بدانیم که وجود دارد؟ آیا می‌توانید هر دو را داشته باشید؟ آیا می‌توانید ادعا کنید که چیزی فراتر از درک اندیشه و زبان انسان است، اما در عین حال مطمئن باشید که حتی وجود دارد؟ بنابراین این یک مشکل برای پلورالیسم سخت است. او می‌گوید اگر هیچ ادعای حقیقتی نمی‌تواند در مورد واقعیت صدق کند، پس چگونه می‌توانیم چیزی در مورد آن بگوییم؟ چگونه می‌توانیم، مانند هیک، تا این حد نظریه‌پردازی کنیم که او مطمئن باشد این واقعیت نهایی وجود دارد که از همه مقولات دینی خاص فراتر می‌رود؟ اگر اینقدر متعالی است، چگونه می‌توانیم با اطمینان بدانیم که آنجاست یا اطمینان داشته باشیم که این واقعیت نهایی فراتر از چارچوب‌های تفسیری دینی و الهیاتی که ظاهراً در مورد آن به کار می‌بریم، وجود دارد؟ و اگر واقعیت غیرقابل شناخت است، چگونه می‌توانیم بدانیم که همه ادعاها در مورد آن به یک اندازه معتبر هستند؟ شما باید بدانید که واقعیت نهایی به خودی خود چیست تا بتوانید چارچوب‌های مختلف کلامی و مذهبی و تلاش‌های انجام شده برای تفسیر آن را ارزیابی کنید.

بنابراین، به نظر می‌رسد در اینجا از نظر ادعاهای مربوط به ناشناخته بودن واقعیت نهایی و پیامدهای آن ناهماهنگی وجود دارد. در حالی که می‌توانیم به اندازه کافی در مورد واقعیت نهایی بدانیم، باید بدانیم که سنت‌های مذهبی مختلف تقریباً در دقت تفسیر این واقعیت برابر هستند. وارد خاطرنشان می‌کند که آکویناس، توماس آکویناس، معتقد بود که ما دانش واقعی، هرچند قیاسی، از خدا داریم، اما نمی‌توانیم ذات خدا را به خودی خود درک کنیم. این ذات خداست که غیرقابل توصیف است.

این دیدگاه تومیستی تأیید می‌کند که شناخت ما از وصف‌ناپذیری الهی مبتنی بر دانش واقعی از خداست بنابراین، می‌دانید، آکویناس مطمئناً در اینجا یک کثرت‌گرای هیکی نیست. ما دانش واقعی از خدا داریم. حتی اگر این دانش قیاسی باشد، واقعی است.

و حتی اگر ما از نظر توانایی محدود باشیم یا از توانایی خود برای درک واقعی ذات حقیقی خدا محروم باشیم، با این وجود از خدا شناخت داریم. بنابراین، به گفته وارد، خطایی که هیک مرتکب می‌شود، خطای کانتی است، کانت معتقد بود که واقعیت نومی علت تمام تجربیات پدیداری است که ما داریم. اما با حفظ این نظر، کانت، همانطور که وارد می‌گوید، مقولات ذهن را فراتر از محدوده مجاز معنای شناختی به کار می‌برد.

او ادعا می‌کند که ادعای دانش بیشتری نسبت به آنچه معرفت‌شناسی‌اش واقعاً به او حق می‌دهد، دارد. اگر امر نومنال یا امر فی‌نفسه فراتر از دسترس شناخت انسان است، پس چگونه می‌تواند تا این حد در مورد آن صحبت کند؟ وارد می‌گوید که جان هیک، مانند کانت، نمی‌تواند ادعاهای نظری در مورد امر واقعی را به طور کامل کنار بگذارد. این [ادعا] مقاومت‌ناپذیر است.

حتی در زمینه‌ی طرح ادعاهایی در دفاع از کثرت‌گرایی دینی، هیک نمی‌تواند از طرح ادعاهایی در مورد واقعیت نهایی که به گفته‌ی او در نهایت نمی‌توانیم آن را بشناسیم، خودداری کند. علاوه بر این، وارد می‌گوید که هیک در بیان ادعاهایی در مورد واقعیت به اندازه‌ی کافی پیش نمی‌رود. او می‌گوید بهتر است که او خط کانتی مبنی بر اینکه واقعیت، امری نومنال یا در نهایت فراتر از دسترس ذهن انسان است را کنار بگذارد و به سادگی بگوید که واقعیت، وحدت نهایی واقعیت و ارزش است.

این بهتر خواهد بود. این با دیدگاه انحصارگرایانه بیشتر همخوانی دارد. وارد خاطرنشان می‌کند که هیک تأیید می‌کند که یک هدف صحیح برای فعالیت انسانی وجود دارد که همان زندگی واقعیت‌محور است و این فرض را پیش فرض می‌گیرد که این هدف باید آگاهانه به دست آید، که به نوبه خود دلالت بر این دارد که فرد برای دستیابی به آن باید باورهای صحیح خاصی داشته باشد.

بنابراین، باز هم، نوعی به رسمیت شناختن ضمنی برخی از ایده‌های کلیدی انحصارگرایانه در هیک وجود دارد، که او نمی‌تواند از آنها چشم‌پوشی کند. اما وارد می‌گوید اگر چنین باشد، می‌توانیم بررسی کنیم که برای رستگاری چه نوع باورهایی باید داشته باشیم. این یک سوال بسیار جالب را مطرح می‌کند. دقیقاً چه چیزی را باید باور کرد، مثلاً به عنوان یک مسیحی، تا به رستگاری دست یابیم؟ باورها تا چه حد ضروری هستند؟ آیا نوع خاصی از باورها برای رستگاری ضروری هستند؟ در اینجا سوالات جالب زیادی وجود دارد.

اگر اصرار داشته باشید که خب، باورهای خاصی، حالات شناختی خاصی برای رستگاری مسیحی ضروری هستند، آنگاه این احتمال را که کودکان نوپا، نوزادان یا جنین‌های سقط‌شده بتوانند نجات یابند، منتفی می‌کند. آنها هنوز هیچ پذیرش شناختی از ایده‌های مسیحی ندارند. مسیحی‌ای که من تا به حال شناخته‌ام معتقد بوده است که حداقل بسیاری، اگر نگوئیم همه، نوزادان و جنین‌هایی که در رحم می‌میرند، نجات می‌یابند.

بنابراین واضح است که اگر کسی این دیدگاه را داشته باشد، خداوند قادر است و بسیاری از افرادی را که هیچ نوع پذیرش شناختی از حقیقت مسیحیت ندارند، نجات می‌دهد. بنابراین، آیا با افزایش سن افراد، اوضاع تغییر می‌کند؟ این یک دیدگاه استاندارد است که وقتی به سن خاصی از بلوغ شناختی می‌رسید، این امر به یک الزام تبدیل می‌شود. اما آن سن چیست؟ در اینجا یک مشکل ابهام وجود دارد.

بنابراین، کل مسئله پاسخگویی عقلانی در رابطه با مسائل مربوط به رستگاری، مسئله بسیار جالبی است که به اینجا مربوط می‌شود. بنابراین، حق با شماست؛ این سؤالی است که همه ما خدا باوران و به ویژه مسیحیان باید با آن دست و پنجه نرم کنیم. چه کسی انحصارگرا باشد، چه شمول‌گرا یا کثرت‌گرا، دقیقاً شرط لازم برای رستگاری چیست؟ پاسخ وارد این است که متافیزیک چیزی نیست که ما را نجات می‌دهد. برای مسیحیان، عمل خداوند که موجودات را در شناخت و عشق به خود قرار می‌دهد، این کار را انجام می‌دهد.

من فکر می‌کنم این قطعاً یک ادعای مطمئن و درست است. خدا کسی است که ما را در رستگاری مان تثبیت می‌کند. اما با این حال، این یک سوال جداگانه است.

حتی اگر بخواهید به آن به عنوان نوعی تجلی یا نشانه‌ای از این واقعیت که خداوند در زندگی ما به صورت رستگاری بخش عمل می‌کند، نگاه کنید، چه نوع پیامدها یا شاخص‌هایی از آن برای ما از نظر شناختی و بر اساس باورهایمان وجود خواهد داشت؟ می‌توانید در مورد موارد زیر با این اصطلاحات صحبت کنید: شاخص‌های رستگاری شناختی برای انسان‌ها چیست؟ در اینجا، وارد نسخه دیگری از کثرت‌گرایی را پیشنهاد می‌کند که آن را قابل دفاع و مهم می‌داند. او آن را کثرت‌گرایی نرم می‌نامد، دیدگاهی که می‌گوید امر واقعی می‌تواند در بسیاری از سنت‌ها آشکار شود و انسان‌ها می‌توانند به طور مناسب در آنها به آن پاسخ دهند. که واقعاً بسیار شبیه شمول‌گرایی مذهبی به نظر می‌رسد.

شمول‌گرایی کسی مثل سی. اس. لوئیس. او نوعی شمول‌گرای مسیحی بود که معتقد بود خدا می‌تواند و در نجات مسیحی در قلب افراد خاصی، حتی در زمینه‌های مذهبی دیگر یا در موقعیت‌ها یا زمینه‌هایی که حتی یک سیستم مذهبی رسمی توسط فرد پذیرفته نشده است، عمل می‌کند. بنابراین، طبق نظر شمول‌گرای مسیحی، یک حقیقت منحصر به فرد در مورد راه نجات برای انسان‌ها وجود دارد و آن از طریق مسیح و از

طریق فیض اعمال شده خدا در زندگی یک فرد است، اما خدا می‌تواند این کار را خارج از زمینه‌های اعمال مذهبی رسمی مسیحی انجام دهد.

سوال این است که خب، این به چه شکلی در می‌آید؟ خب، بسته به شرایط می‌تواند هر شکلی داشته باشد. بنابراین، این بیشتر یک رویکرد فراگیر خواهد بود. فکر می‌کنم منظور وارد همین است.

بنابراین، برای خلاصه کردن نقد وارد از پلورالیسم هیکس، پلورالیسم هیکس بار دیگر تأیید می‌کند که چیزی کاملاً ناشناخته وجود دارد که واقعیت نهایی، واقعیت نهایی الهی است. همه تجربیات مربوط به آن به یک اندازه معتبر هستند و همه مسیرها برای تجربه کامل‌تر آن به یک اندازه معتبر هستند. همانطور که وارد گفته است، مشکل این است که اگر چیزی کاملاً ناشناخته وجود داشته باشد، گزاره اول صادق است، پس گزاره‌های دوم و سوم را نمی‌توان ادعا کرد.

ما نمی‌توانیم بدانیم که همه تجربیات آن به یک اندازه معتبر هستند و نمی‌توانیم بدانیم که همه راه‌های رسیدن به تجربه کامل‌تر آن به یک اندازه معتبر هستند. بنابراین، هیک ادعاهایی را مطرح می‌کند که هیچ راهی برای توجیه منطقی آنها ندارد. بنابراین، این پلورالیسم هیکس است و این نقد وارد از پلورالیسم دینی است.

این دکتر جیمز اشپیگل در تدریس فلسفه دین است. این جلسه دوازدهم، کثرت‌گرایی دینی است.